

راه کارگر تا کی می خواهد منزوی بماند؟

محمد اعظمی

کنگره دهم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) که در ژوئیه ۲۰۰۵ تشکیل گردید، پس از سالها تناقض در زمینه سیاست ائتلافی، با تصویب قطعنامه ای تحت عنوان "در باره ائتلاف با نیروهای غیر سوسیالیستی" به گوشه گیری خود از جریانات سیاسی رسمیت بخشید. بر اساس احکام آن، کار مشترک راه کارگر با دیگران به "راه اندازی یک تظاهرات مشخص علیه جمهوری اسلامی ایران ... و نظایر آن محدود شده بود.

بنا بر گزارش کنگره یازدهم راه کارگر، که در آخرین نشریه آنان - شماره ۲۷۷ - منتشر شد، سیاست ائتلافی آنان دستخوش تغییری نشده است. این گزارش که به صورت فرمالیستی تنظیم شده است، دستور کار کنگره را چنین برشمرده است:

الف- "بررسی پیش نویس گزارش سیاسی .."

ب- "بررسی عملکرد کمیته مرکزی .."

ج- "بررسی حول تداوم اصلاحات تشکیلاتی..."

پیرامون این سه موضوع، در گزارش به جز سخنانی کلی و نا روشن، چیزی نمی توان یافت.

در رابطه با سند سیاسی، از نظرات متفاوت صحبت شده است، از وجود نظر اکثریت و اقلیت در درون کمیسیون و از اینکه گویا تفاوت ها در حد تنظیم مجدد سند سیاسی بوده است و .. اما با وجود این همه تنوع، در نهایت، کلیات سند سیاسی اصلاح شده با ۹۶ درصد رای مثبت به تصویب رسیده است. نه معلوم است که انتقادات چه بوده، نه به نظر اقلیت کمیسیون اشاره شده و نه اکثریت آن. با این رفتار، راز این ۹۶ درصد آراء، که به حساب سند سیاسی واریز شده است، در ابهام می ماند. به نظر می رسد یا واژه های اقلیت و اکثریت، در راه کارگر معنای دیگری دارند و یا اینکه اقلیت و اکثریت و افراد منتقد در جریان رای گیری هم قسم شده اند که یکپارچه به سند رای دهند. به هر حال در رابطه با یک سند مشخص و با وجود نظرات متفاوت - اقلیت و اکثریت و منتقد - تصویب آن با ۹۶ درصدی آراء، از هیچ منطقی پیروی نمی کند.

این تازه وضعیت سند سیاسی است که راه کارگر مطلب تصویب شده آن را منتشر کرده است. موارد دیگر در دستور، نظیر اصلاحات ساختاری، اساسا هیچ چیز روشن نیست. در این کنگره "اصلاحات ساختاری" یکی از موضوعات در دستور بوده و قطعنامه هائی هم از سوی برخی اعضای راه کارگر در ارتباط با آن، به کنگره ارائه شده است. اما در گزارش یک کلمه حتی یک کلمه نه در باره آن ها و نه در باره مصوبه، گفته نشده است. برغم این، ادعا شده است که مصوبات کنگره دهم در این زمینه، مورد تاکید مجدد کنگره قرار گرفته است. اینکه مصوبات کنگره دهم چه بوده است نیز، نه پیش از این در باره شان کلامی گفته شده و نه اکنون حرفی از آنها به میان آمده است.

ابهام اینجاست که با وجود این قطعنامه ها، چرا سند کنگره دهم دوباره در دستور قرار گرفته و به چه دلیل قطعنامه های دیگر کنار نهاده شده اند؟ این گزارش تنها چیزی که ندارد، روشنائی است. همه چیز در آن گنگ و مبهم مانده است. هدف راه کارگر از انتشار این گزارش چیست. قصد این بوده که مردم را گیج کنند و یا خواسته اند آنان را از پیشرفت کارها مطلع نمایند. حقیقت این است که من به عنوان یکی از افراد علاقمند به سرنوشت راه کارگر، با خواندن این گزارش منتظر ماندم تا گزارش تفصیلی منتشر شود. هر گز تصور نمی کردم که این، گزارش نهائی کنگره یازدهم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) باشد. زمانی که توسط همین گزارش از قرار گرفتن "اصلاح ساختار"، در دستور کار کنگره مطلع شدم، امیدوار بودم که ضابطه ممنوعیت بحث در برخی عرصه ها، که هنوز در اساسنامه راه کارگر وجود دارد، برای اعضا برداشته شود. اما ظاهرا چنین نشده است و یا اگر اصلاحی در اساسنامه رخ داده است، از چشم دیگران پوشیده مانده است.

با توجه به حساسیتی که روی سیاست ائتلافی راه کارگر داشته و هنوز دارم، در این زمینه نیز مشتاقانه منتظر ماندم تا با نظرات و سیاست های کنگره یازدهم آشنا شوم. ظاهرا این موضوع به طور مشخص در دستور نبوده است، اما از گزارش چنین برداشت می شود که در جریان بررسی عملکرد، بدان پرداخته شده و در این زمینه، کار کرد کمیته مرکزی تأیید شده است. البته با آن قطعنامه ای که در کنگره دهم برای کار نکردن با دیگران صادر شده بود، تأیید عملکرد کمیته مرکزی توسط کنگره یازدهم دور از انتظار نبود. آن قطعنامه فقط یک بند اش اثباتی بود، که در رابطه با آن نیز، رفقای راه کارگر در فاصله دو کنگره، با هیچ جریانی، به نام راه کارگر، همکاری علیه جمهوری اسلامی نکرده اند. ولی سایر مفاد آن، که رهنمود برای کار نکردن بوده است، از حق نباید گذشت، مو به مو اجرا شده اند. در اثبات این ادعا به دو نمونه اشاره می کنم. در سال گذشته که مصوبات کنگره دهم راهنمای تشکیلات راه کارگر بود، این جریان از هر اتحادی برای دموکراسی می گریخت. به طور مشخص در پاریس به پیشنهاد سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران برای همکاری در رابطه با دفاع از کارگران سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران، پاسخ منفی دادند. همچنین برای حرکت مشترک در زمینه دفاع از کارگران شرکت واحد، پیشنهاد چند جریان دیگر نیز، با پاسخ منفی روبرو شد. اینها شواهدی است که نشان می دهد راه کارگر اهل اتحاد و ائتلاف و همکاری نیست، حال چه در رابطه با امر دموکراسی باشد و چه در رابطه با مسائل کارگری، که سنگ آن را به سینه می زنند.

راه کارگر تا کنون در باره سیاست ائتلافی خود، موضع غیر قابل دفاعی داشته و در توضیح آن ناموفق بوده است. در این مورد شهاب برهان بیش از دیگران فعال بوده است، اما تلاش های او بیش از آنکه دیگران را به راه آنها بکشاند، به درد آرامش وجدان برای انزواجویان می خورد. به جز او، دوست عزیزمان محمد رضا شالگونی نیز در دفاع از این سیاست، در چندین میز گرد شرکت کرده و انزوای راه کارگر را در میان جریانات سیاسی توجیه نموده است. اخیرا نیز مصاحبه ای کرده است با نشریه آرش، که در شماره ۹۷ آن منتشر شده است. هر چند موضوع مصاحبه، به سیاست اتمی جمهوری اسلامی اختصاص دارد، اما در بخش پایانی آن، پیرامون اتحادها در برابر جمهوری اسلامی نیز صحبت شده است. البته مصاحبه به نام خود او انجام شده است، اما از آنجا که در جریان چرخش نظر راه کارگر، به ویژه در دو کنگره آخر، او به نمایندگی از طرف آنها برای توضیح اسناد کنگره دهم و یازدهم، مشارکت کرده و به طور کامل از مواضع کنگره دفاع نموده است، من نظرات او را محور برخورد خود قرار داده ام.

برخوردارند. آنها امکانات بسیار بسیار بهتری برای سازماندهی پیکارهای طبقاتی شان دارند. این چیز کمی نیست. به این دلیل و فقط به این دلیل، آسمان همه جا همین رنگ نیست که بالای سرماست"

نشریه آرش در واقع می خواهد بپرسد با تکیه بر اشتراکات مورد قبول تان چرا نباید حداقل برای "آزادی داد زدن و متشکل شدن" برای امکانات بسیار بسیار بهتر سازماندهی پیکارهای طبقاتی مبارزه مشترک کرد. شالگونی می گوید نمی توانیم چون در ضدیت با سیستم بهره کشی و فقر توافق نداریم. نشریه آرش که پاسخ خود را نگرفته است، دوباره پرسش را تکرار می کند: "آرش: بحث فقط در مورد اشتراکاتی است که خود شما مطرح کردید و قبول دارید". شالگونی گریزش از اتحاد و همکاری را چنین توجیه می کند:

" ببینید، بعضی ها می گویند بگذارید اول جمهوری اسلامی را که در ضدیت با آن همه اشتراک نظر داریم، براندازیم و سپس در یک نظام دموکراتیک که همه احزاب و جریانات آزاد هستند، در باره مسایل دیگری مانند اقتصاد و غیره، آزادانه صحبت بکنیم و تصمیم بگیریم. اما در اینجا دو چیز از قلم می افتد. اول این که از چه خواسته می شود که فعلا بخشی از هویت خود را درز بگیرد و به عبارت دیگر فعلا چپ نباشد. و دوم این که از اکثریت مردم کشور، خواسته می شود که با مفاهیمی انتزاعی به جنگ رژیم بروند و در باره مسایل حیاتی روزمره شان فعلا چیزی مطرح نکنند. این یعنی فلج کردن توان و انگیزه مبارزاتی نیروئی که بدون به میدان آمدن آن امکان براندازی رژیم وجود ندارد....."

می دانیم و دیدیم که سوسیالیسم بدون آزادی به چه سرنوشتی گرفتار می شود. نمی تواند به موجودیت خود ادامه دهد. پوچ، توخالی و بی معنا می شود. می ترکد. همانگونه که ترکید. سؤال این است که آیا آزادی بدون سوسیالیسم نیز بی معنا است و وجود ندارد؟ آیا این آزادی به سود جنبش های اجتماعی، نهادهای دموکراتیک و سازمانها و احزاب سیاسی است یا به زیان این مجموعه است. برای متشکل شدن و برای سازماندهی پیکارهای طبقاتی بهتر و مفیدتر است یا نه. اگر به سود این مجموعه است به چه دلیل نباید ما حول نقاط اشتراک مان برای آزادی در برابر جمهوری اسلامی، مبارزه مشترک کنیم.

شالگونی که قاعدتا نباید با این مساله مخالف باشد در دفاع از نظر خود و در رابطه با این سؤال که چرا نباید متحد شد، پاسخ می دهد که چون "بعضی ها می گویند بگذارید اول جمهوری اسلامی را که در ضدیت با آن همه اشتراک نظر داریم، براندازیم و سپس در یک نظام دموکراتیک که همه احزاب و جریانات آزاد هستند، در باره مسایل دیگری مانند اقتصاد و غیره، آزادانه صحبت کنیم"

چه کسی چنین گفته است؟. اگر به تجربه ی اتحادها در سالهای اخیر بخواهیم استناد کنیم، در هیچکدام از این بلوک هائی که چپ برای دموکراسی در پی شکل دادن بدان ها بوده، استقلال هیچکدام از جریانات در طرح های پیشنهادی نقض نشده است. در اینگونه اتحادها شرط اولیه کار مشترک، آزادی در نظر و تبلیغ آن است. بنابراین صحبت از این نیست که این اتحاد دست و بال کسی را برای بیان نظر خود می بندد. این اتحاد چون حول اشتراکات است منطقاً کسانی که مفاد توافق شده را پذیرفته اند آن را تبلیغ می کنند، ضمن اینکه در این چارچوب آزادی انتقاد هم منتفی نیست.

مگر شالگونی در همان مصاحبه نمی گوید "مردم یک صخره و یک پارچه نیستند، بلکه به گروه ها و لایه ها و صنوف و طبقات مختلف تقسیم می شوند" اگر این پذیرفته شود بنابراین، هم، این مردم در

در مصاحبه با نشریه آرش، شالگونی در پاسخ به این سؤال که چرا نیرو های آگاه جامعه نمی توانند بر سر اشتراکات به توافق برسند و برنامه و مبارزه مشترکی را در برابر جمهوری اسلامی پیش ببرند. از دادن پاسخ روشن طفره می رود. پرسش آرش و پاسخ شالگونی اینگونه است:

نشریه آرش پس از گوشزد کردن پراکندگی نیروهای مترقی و در لزوم متحد و یکپارچه حرکت کردن فعالان سیاسی، پرسیده است که:

" حال چگونه است بر سر هیچ طرح مشترکی بر سر همان مشترکاتی که شما مطرح کردید، نمی شود با هم به توافق رسید - هم در داخل و هم در خارج- و برنامه ای مشترک برای مبارزه با جمهوری اسلامی پیش برد. می بینیم، نیروهای مختلف - خصوصاً نیروهای چپ- به هیچ وجه به منافع مشترک اقتشار مختلف توجه نمی کنند. ..."

شالگونی می گوید:

"..... هیچ نیروئی نیست که جدا از منافع طبقاتی و موقعیت خودش چیزی را ببیند. ... این که در مجموع نیروی خارج از کشور مخالف جمهوری اسلامی است تردیدی نیست. ولی این که چه چیزی را می خواهد به جای این بگذارد، تازه بحث ها از این جا شروع می شود. من فکر می کنم در مورد خیلی از مسایل (منظورم سوسیالیسم نیست، سوسیالیسم پیش کش) مثلاً ضدیت با این سیستم بهره کشی و فقر و فلاکتی که در ایران بیداد می کند، اکثر مهاجرین خارج نمی توانند به توافق برسند....."

توجه کنید، نشریه آرش از اشتراکات مورد قبول پرسیده و رفیق عزیز ما شالگونی، افتراقات را توضیح می دهد. شاید اگر این توضیح، از زبان یک تازه وارد به میدان سیاست، شنیده می شد چندان تعجب برانگیز نبود. این سخنان را شالگونی بیان می کند، که از جمله چپ های ایرانی است که دانش و اندوخته قابل توجهی دارد. زمانی که موضع نادرست است و مهمتر اینکه خط قرمزهای غیر قابل عبوری بر سر راه فکر و اندیشه وجود داشته باشد، بیشترین تجارب نا کارا و وسیع ترین دانش ها فلج می شوند و در توضیح و توجیه مساله در می مانند. در واقع موضع غلط راه کارگر و تابوی دفاع از آن، این رفیق را چنین ناتوان کرده است و گرنه در مطالب دیگر و در گفتگوها، که چارچوب و خط قرمزی اندیشه اش را مهار نمی کند، بسیاری از سخنان او آموزنده و ارزشمند است. آرش پرسیده است چرا روی اشتراکات در رابطه با آزادی ها و مبارزه علیه جمهوری اسلامی متحد نمی شوید. شالگونی می گوید در خارج کشور روی ضدیت با سیستم بهره کشی توافق وجود ندارد. رفیق عزیزاگر نظر شما این است، چرا در مطلب دیگری با عنوان "همه جا آسمان همین رنگ است" به شکل دیگری سخن گفته اید. اگر در آنجا چنان مستدل سخن می گوئید چرا در اینجا چنین بی منطق موضع می گیرید؟ شما در آن مطلب می گوئید که:

"تجربه فاجعه کاترینا نشان داد که در سرمایه داری، هیچ جا برای کارگران و زحمتکشان و تهیدستان امنیتی وجود ندارد و هر جا که آنها نتوانند پیکار طبقاتی کارآمدی را سازمان بدهند، زیر تازیانه بی رحم سرمایه له خواهند شد، خواه در ایران باشند خواه در آمریکا. اگر سرمایه داری می تواند در ثروتمندترین دموکراسی لیبرالی جهان با مردم آن کند که در توفان کاترینا دیدیم، معلوم است که در دیکتاتوری های خونبار جهان سومی چه ها می کند. تهیدستان نیواورلئان در وضعی به مراتب بهتر از ما قرار دارند، اما نه به این دلیل که در کشوری بسیار ثروتمندتر از کشور ما زندگی می کنند، بلکه اساساً به دلیل این که دست کم از آزادی داد زدن و متشکل شدن

در این باره نیز روشن نیست که چه کسانی مورد خطاب هستند. این دلایل بیش از آنکه واقعی باشند، به کار توجیه انزواجوئی می آید. اولین ایراد حکم فوق این است که جای مخاطب در آن عوض شده است. موقعی جریان‌ات سیاسی مورد خطاب قرار می گیرند باید آنها سیاست خود را توضیح دهند. شانه خالی کردن از سؤال مشخص و حواله کردن آن به مردم، کسی را مجاب نمی کند. راه کارگر تا زمانی که خود را یک جریان سیاسی می داند، مدعی قدرت است. یعنی مبارزه می کند برای کسب قدرت و یا برای نقش ایفا کردن در قدرت. سازمان سیاسی حتی آنجا که برای خود حکومتی مردم مبارزه می کند، ابتدا باید از طریق مشارکت در قدرت به سوی این شعار حرکت کند. بنابراین نمی تواند برای اتحاد سازمانهای سیاسی طرح نداشته باشد. فرار از سؤال، با این پاسخ که این کارها "از طریق متحد شدن رهبران از بالا اتفاق خواهد افتاد. از طریق دامن گرفتن از پائین اتفاق خواهد افتاد" باز روشن نمی کند که چرا باید برای نقش ایفا کردن، تنها عمل کرد. مگر می شود برای پیوند با جنبش‌ها و برای اثرگذاری بر تحولات با این سازمانهای متمیزه شده، اثرگذار بود؟ اگر مردم خودشان از پائین حرکت کرده، متشکل و اثرگذار شوند، خاصیت این سازمان‌های سیاسی چیست؟ زمانی که یک جریان ادعا دارد که سازمانی سیاسی است، موظف است برای سازماندهی و تقویت حرکت در پائین، در "بالا" نیز متحد شود.

مشکل رفقای راه کارگر تنها در این خلاصه نمی شود که استقرار آزادی در یک جبهه وسیع را نمی پذیرند، این رفقا حتی برای فعالیت مشترک با جریان‌ات چپ هم، دهها اما و اگر دارند که نتیجه اش، کارنامه ای است که از خود بجا گذاشته اند. کارنامه ای که چیزی برای ارائه در آن یافت نمی شود.

دومین ایراد این است که ادعا شده که جریان‌ات سیاسی که از اتحاد نیروها برای استقرار دموکراسی دفاع می کنند از مردم انتظار دارند که از خواسته های روزمره خود کوتاه بیایند. این کدام جریان بوده که چنین سخن نامربوطی بر زبان رانده است. این واقعی نیست. امروز جریان‌ات چپ و ترقی خواه حداقل در حرف و اعلام سیاست، از خواسته های مردم حمایت می کنند. حتی جریانی چون سلطنت طلبان از خواست و حرکت کارگران واحد حمایت کردند.

و سومین ایراد این است که امر آزادی و اتحاد برای دموکراسی، شعاری انتزاعی تلقی شده و به لحاظ ناکارآمدیش در بسیج مردم مورد انتقاد قرار گرفته است. این درست است که مردم با شعار آزادی و دموکراسی خشک و خالی بسیج نمی شوند، اما کسی هم چنین ادعائی نکرده است. اتحاد، برای آزادی و دموکراسی است، اما مردم برای آزادی عقیده و بیان و مطبوعات و برای آزادی زندانیان سیاسی به میدان می آیند. برای آزادی حجاب حرکت می کنند. برای آزادی تشکل صنفی و سیاسی برای آزادی "داد زدن" بسیج می شوند، این مجموعه اجزای دموکراسی اند و آن را می سازند. دموکراسی و آزادی خشک و خالی ممکن است انتزاعی باشد، اما چه ارتباطی با رد کردن و نپذیرفتن کار مشترک برای دموکراسی دارد؟

من فکر می کنم راه کارگر نیازمند یک بازنگری در همه زمینه ها از جمله در زمینه اتحادهاست. اکنون این سیاست جدید وارد چهارمین سال عمر خود شده است. قبل از هر چیز راه کارگر باید نشان دهد که در پرتو این سیاست در عمل چه بدست آورده و چه اندوخته ای دارد؟ و تا کی می خواهد منزوی بماند؟

دوم ژانویه ۲۰۰۷

مبارزه اشتراک هائی دارند و هم، تفاوت هائی. سؤال این است که از این جوئی‌های کوچک چگونه می توان رودخانه بزرگی ساخت. آنچه که شالگونی در پی آنست اتحاد حول اشتراکات نیست. هم اندیشی و یگانگی مردم یک صخره و یکپارچه است.

شالگونی میگوید از چپ خواسته می شود در مبارزه علیه جمهوری اسلامی از بخشی از هویت اش چشم ببوشد و فعلا چپ نباشد. او بر اساس یک فرض نادرست استدلال کرده است. ما می گوئیم برای اینکه این چپ بتواند در آینده به آزادی، عدالت و سوسیالیسم برسد، ضمن اینکه باید از همین امروز برای سوسیالیسم برزمد ولی این کافی نیست. ضروری است که جبهه وسیعی برای آزادی، در برابر جمهوری اسلامی گشوده شود تا بتوانیم لحظه به لحظه شرایط بهتری برای پیشروی ایجاد کنیم. درنگ در هموار کردن راه به امید یک جهش ناگهانی، عین نابخردی است. می گوئیم این دیو که سایه شومش را بر سر مردم جامعه در ابعاد ملی گسترانده است، با یک اتحادی از طرفداران آزادی در ابعاد ملی می توان به زیر کشید. اگر چنین شود به قول شالگونی مردم "آزادی داد زدن و متشکل شدن.. و امکانات بسیار بسیار بهتری برای سازماندهی پیکارهای طبقاتی" خواهند داشت و این چیز کمی نیست. آیا این اقدام در خدمت همان سوسیالیسمی که راه کارگر برایش می رزمد قرار نمی گیرد. اشتباه بزرگی است که راه کارگر خود را گرفتار سخنان انزواجویانه رفیق شهاب برهان کند، آنجا که می گوید: "تحت هیچ شرایطی کمک به شکل گیری یک آلترناتیو بورژوازی-حتی دموکرات- در برابر جمهوری اسلامی را وظیفه حتما موقت و تاکتیکی خود نمی دانیم" اگر در این مقطع، هواداران سوسیالیسم به تنهایی قدرت برکناری این بختک را از روی مردم ایران داشتند، این سخنان تا حدودی قابل فهم بود، اما امروز خصوصا در اوج ضعف و پراکندگی چپ‌ها، سخن از این طرح های ذهنی به هیچ نمی ارزد. چنین نگاه و تفکری، نمی تواند تفاوتی بین جمهوری اسلامی و یک حکومت دموکرات بگذارد. این دو حکومت ممکن است برای شهاب برهان در این نقطه از جهان تفاوت نکند، اما برای مردم ایران حتی "آزادی داد زدن" هم، چیز کمی نیست.

با آرزوها و رویاهای بسیار زیبا نمی توان سیاست ورزی کرد. اشکال هم در همین جاست که ما چپ‌ها با آرمان سیاست می کنیم. برای سیاست کردن، هدف، نقشه راه و قدرت و نیرو لازم است. آرمان و آرزو هر چند که در حدی برای نشان دادن جهت حرکت، لازم و ضروری است اما در آمیختن آن با راهکار، مهلک و زیانبار است چون به جای هموار کردن راه ما را به قعر چاه می نشاند.

شالگونی استدلال خود را بر یک فرض غلط بنا کرده است. در شکل گیری اتحادها خصوصا در این دوره و زمانه بسیار نابخردانه است که از کسی خواسته شود که هویت خود را درز بگیرد. نه ما چپ‌ها چنین شرطی را معقول می دانیم و نه به نیروهای غیر چپ اجازه می دهیم که با ما چنین کنند. اگر هم، چنین خواست نامعقولی طرح و یا پیشنهاد شود، ما تن دادن به آن را بی پرسنپی دانسته و غیر قابل پذیرش می دانیم. درز گرفتن از هویت و یا بخشی از هویت جریان‌ات سیاسی، خواست هیچ جریانی نیست. خواست دیگران از راه کارگر این است که حول اشتراکاتی که خود را بدانها پایبند می داند، از فشردن دستانی که به سوی اش دراز می شود، امتناع نوزد.

یکی دیگر از دلایل راه کارگر برای نپذیرفتن کار مشترک این است که گویا جریاناتی از اکثریت مردم می خواهند که "با مفاهیمی انتزاعی به جنگ رژیم بروند و در باره مسایل حیاتی روزمره شان فعلا چیزی مطرح نکنند" و این، مانع راه کارگر برای شرکت در یک اتحاد برای دموکراسی است.